

— جویا جهانبخش

«مُرغِ ایوانِ» سَعْدِی شِیراز

(بازخوانی تعبیری از یک حکایتِ گلستان)

۱۰۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مرغ ایوان سعدی شیراز

جویا جهانبخش

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر به ارائه تعریفی از «مرغ ایوان» در عبارت «مرغ ایوان ز هول او بپرید» در یکی از حکایات گلستان سعدی می پردازد. به زعم وی، منظور سعدی از «مرغ ایوان»، نقش مرغ است که برایوان، نقاشی یا گچبری کرده باشند.

کلیدواژه: مرغ ایوان، سعدی، حکایات گلستان.

Sa'di-e Shirāz's Murgh-e Ivān (porch chicken)

By: Jūiā Jahānbakhsh

Abstract: In the present article, the author attempts to provide a definition of «Murgh-e ivān (porch chicken)» which is part of the phrase «Murgh-e ivān ze hol-e ū beparīd (the porch chicken flies away due to being scared of him)» in one of Sa'di's Goleštān anecdotes. According to the author, what Sa'di means is the picture of the chicken painted or stuccoed on the porch.

Key words: Murgh-e ivān (porch chicken), Sa'di, Goleštān's anecdotes.

طائر ایوان سعدی شیرازی

جویا جهانبخش

یقدّم الكاتب في المقال الحالي تفسيراً لتعبير (طائر الإيوان) الموجود في عبارة (مرغ ایوان ز هول او بپرید = یفر طائر الإیوان من هول رعبه) والواردة في إحدى حکایات گلستان سعدی. ویزعم الكاتب أنّ مراد سعدی من (طائر الإیوان) هو صورة الطائر المرسومة أو المنحوتة بالجبس على جدران الإیوان.

المفردات الأساسية: مرغ ایوان (= طائر الإیوان)، سعدی، حکایات گلستان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«مُرغِ ایوانِ» سعدی شیراز

(بازخوانی تعبیری از یک حکایت گلستان)

در میانه‌های دُوُمین بابِ گلستانِ بی‌خزانِ سعدی - که بابی است در اخلاقِ درویشان - حکایتی است که معروفِ حضورِ غالبِ اهلِ فرهنگ است و پیشینهٔ قبیلۀ کلمه در یادش دارند؛ حکایتی که سعدی - علیّه الرّحمه - در آغاز آن می‌فرماید:

«چندان که مرا شیخِ اَجَلِّ، ابوالفرجِ بنِ جوزی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ -، ترکِ سماعِ فرمودی و به خلوت و عزّتِ اِشَارَتِ کردی، عُنْفُوَانِ شَبَابِمِ غَالِبِ آمدی و هوا و هوسِ طَالِبِ ...»^۱

از علل شهرتِ این حکایت، یکی یادکردِ همین «شیخِ اَجَلِّ، ابوالفرجِ بنِ جوزی»^۲ است. مُحَقِّقانِ بِحِثِّها کرده‌اند در آنکه این ابنِ جوزی کیست و کدامِ ابنِ جوزی بوده است که تاریخ او با آیامِ شیخِ شیرازِ درمی‌سازد و استفادهٔ سعدی از مَحْضَرِ او مُحْتَمَلِ است و با شخصیتِ مذکور در حکایتِ برابری می‌یابد. تَدْقِیقاتِ رِجَالِی و تاریخیِ تَحْسِیْنِ بَرانگیزی کرده‌اند و اقوالی در میان آورده که در جای خود خواندنی است.^۳ و البتّه مَنْ بِنْدِه، چه در این مقام، و چه در دیگر جایها، قَصْدِ خوض در آن تفصیل را نندازم و لزومی هم در آن نمی‌بینم؛ چه، به شرحی که در سَخَنگاهیِ دیگر^۴ قَلَمِ کرده‌ام، شیوهٔ غالبِ بر کثیری از حکایاتِ گلستان - و شماری از حکایاتِ بوستان هم - شیوهٔ مقامه‌پردازان است؛ و در آن طریقه، این «داستان» است که اَصَالَتِ دارد، و پیشینهٔ اِشَارَاتِ تاریخی و جُغرافیائی و مانند اینها، جُز پیرایه‌ای بَرِ قِصّه نیست؛ و خلاصه، همان طور که غالبِ اُدبایِ روزگارانِ اخیر پذیرفته‌اند که سعدی در سالِ مُصَالَحَتِ خوارزمشاه با ختا، به کِیْفِیَّتِی که در گلستانِ مَسْطُورست به کاشغر سفر نکرده،^۵ نیکوست این را هم بپذیرند که لزومی ندارد شیخ ما براستی با «ابوالفرجِ بنِ جوزی» دیدار کرده و پند او را در گوش گرفته یا نگرفته باشد.

باری، در همین حکایتِ گلستان که با دُکُرِ خَیْرِ «ابوالفرجِ بنِ جوزی» - هرکه باشد گو باش! - آغاز گردیده است، شیخِ شیراز در وصفِ خواننده‌ای بدآواز و نوازنده‌ای که زخمهٔ ناسازش رگ جانِ مُسْتَمِعانِ را می‌گسسته و آواز ناخوش جگر خراشش همگان را به ستوه می‌آورد، از زبانِ یکی از یاران و مُعاشِرانِ خویش فرموده:

«مُطْرِبِی - دور ازین خُجَسْتِه سَرای! کَس دو بازش ندیده در یک جای

۱. کَلِیَاتِ سعدی، به اهتمام: مُحَمَّدعلی فروغی [با همکاری: حَبِیبِ یَعْمَانِی]، [بازچاپ زیر نظر: نَهَاء الدّین خُزَمَشاهِی]، ج: ۱۵، تهران: مَوْتَسَّسهٔ اِنْتِشَارَاتِ اَمِیرکَبِیر، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۸۰.

۲. در بعضی نَسَخ، «ابوالفرجِ خوارزمی» هم ضبط کرده بوده‌اند. سَنَج: شرح بدرغلی بر گلستان، بدرغلی، محلهٔ مرزابور (هند)، ۱۲۴۸ هـ.ق. / ۱۸۳۲ م، ص ۱۸۵.

۳. مُحْتَمَلِ از آن تفصیل را، تَوَانِیدِ نَگَرِیست در:

گلستانِ سعدی، تَصْحِیحِ و تَوْضِیحِ: دَکْتَرِ غَلامحَسینِ یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکتِ سِهامِیِ اِنْتِشَارَاتِ خوارزمی، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۳۳۹ و ۳۴۰.

۴. مَجَلَّةٔ اَیْنِهٔ پَرُوهِش (ش ۱۵۳)، ص ۵ - ۱۸، زیر سَرنوِیسِ «حَقِیْقَتِ سَوَانِیحِ و اَسْفَارِ شیخِ شیراز».

۵. کُفْتَم: «غالبِ اُدبایِ روزگارانِ اخیر» و نَگُفْتَم: «همه»؛ زیرا مُحَقِّقانِ هَر خَندِ نادر هم بوده‌اند که این حکایت را واقعی می‌دانسته‌اند. از این شُمار است، زنده‌یاد دَکْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشَارِ تِزْدِی، که در کتابِ اَفْغانِ ناهه بدین مقوله می‌پردازد و قولِ مَشْهُورِ مُتَأَخِّرانِ را مَبْنِیِ بَرانکارِ واقِعِیَّتِ حکایتِ یادشده، نمی‌پذیرد و تصریح می‌کند که در قُوعِ آن سَفَرِ شیخ به کاشغر، هیچ تردید ندارد؛ بَلِ شیخ را در سَفَرِ به کاشغر بَر «مارکوبولو» و ابنِ بَطوطه مُقَدِّمِ می‌شمارد و از تَأْکِیدِ بَر تَقَدُّمِ سعدی در این باب بازمی‌ماند.

نَگَر: اَفْغانِ ناهه، دَکْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشَارِ تِزْدِی، تهران: اِنْتِشَارَاتِ تِنِیادِ مَوْفُوفاتِ دَکْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشَارِ تِزْدِی، ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۲۳ / ۲۵ و ۸۴.

زنده‌یاد سید نورالله ایزدپرست، در توضیحات گُلستانِ ویراسته خویش، مصراع «مُرغِ ایوان ز هول او بپرید» را اینگونه معنی کرده است: «پرنده‌ای که در سوراخ طاقِ ایوان لانه ساخته بود، از شنیدن آواز هولناکِ او از لانه درآمد و پرید».^{۱۲}

استاد دکتر حسن انوری، در توضیحاتشان بر گُلستان، «مُرغِ ایوان» را توضیح نداده و تنها واژه «ایوان» را ایضاح کرده و در توضیح آن نوشته‌اند: «بخشی از خانه که در جلو طاق‌ها ساخته می‌شود، مهتابی، بالکن».^{۱۳} زنده‌یاد دکتر حسن احمدی گیوی هم، در حواشی توضیحی خود بر گُلستانِ سعدی، تنها واژه «ایوان» را ایضاح کرده و در توضیح آن نوشته است: «بالکن»^{۱۴} که البته توضیح دقیق و درخوری هم نیست.^{۱۵}

چنین می‌نماید که «ایوان» در اینجا فضای فراخ سقف دار جلوی عمارت و «خانه پیش‌گشاده»^{۱۶} است که مناسبت مجالس و میهمانی‌ها و نشست بزرگان و میهمانان بوده و غالباً نیز بر باغ یا ... مشرف بوده است.

تصویر چستی «ایوان»، بر کسانی که عمارت‌های کهن ایرانی چون کاخ چهلستون اصفهان را دیده‌اند یا در نقاشی‌های قدیم ایرانی و بویژه آنچه فرنگان «میناتور» (Miniature) نامیده‌اند، نظر تفحص کنند، بغایت سهل است.

بگذریم:

بعضی دیگر معاصران ما، احتمال داده‌اند که منظور شیخ شیراز از «مُرغِ ایوان»، «کفترو کبوترهای خانگی تربیت شده» باشد.^{۱۷} ... دامنه این تلقی را می‌توان گسترانید و شامل مُرغ و خروس و دیگر طيور خانگی نیز کرد. ... گویا بعضی ترجمانان کتاب سعدی به زبان انگلیسی هم نظیر همین تلقی‌ها را از «مُرغِ ایوان» داشته‌اند که

۱۲. گُلستانِ سعدی، به کوشش: سید نورالله ایزدپرست، ج: ۵، تهران: دانش، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۸۳.

۱۳. گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر حسن انوری، ج: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۱۱۱.

۱۴. گُلستانِ سعدی، مقدمه و شرح و تعلیقات: دکتر حسن احمدی گیوی، ج: ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۲۵.

۱۵. واژه «بالکن» را که از زبان فرانسه (در اصل: balcon) به فارسی راه یافته است، اغلب، به معنای «پیش‌آمدگی جلوساختمان، معمولاً در طبقات بالا، که دوران، دیوار یا توده‌ای باشد»، و نیز به معنای «سالن فوقانی در سینما یا تئاتر یا مجالس قانون‌گذاری و دادگاه‌ها که مشرف به طبقه پایین است»، به کار می‌بریم (نگر: فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی: دکتر حسن انوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ه.ش، ۲۰ / ۸۰۷).

۱۶. سنج: شرح بدرعلی بر گُلستان، بدرعلی، محله مرزابور (هند)، ۱۲۴۸ ه.ق. / ۱۸۲۲ م.، ص ۱۹۰.

۱۷. نگر: شرح سودی بر گُلستانِ سعدی، ترجمه: حیدر خوش‌طینت - و ژین‌العابدین چاوشی - و - علی‌اکبر کاظمی، ج: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۴۲۶، حاشیه مترجمان.

راست چون بانگش از دهن برخاست
خَلق را موی بر بدن برخاست
مُرغِ ایوان ز هول او بپرید
مغر ما بُرد و خَلقِ خود بدرید».^۶

شیخ شیراز فرمود: «مُرغِ ایوان ز هول او بپرید».^۷ سخن ما، بر سر همین فرموده اوست. «مُرغِ ایوان» یعنی چه؟

شارح تیره چشم ولی روشن بین گُلستان، شادروان دکتر محمد خزانلی، نوشته است: «مُرغِ ایوان: طوطی یا بلبل یا مُرغ خواننده دیگری است که متجملان در خانه‌های خود نگه می‌دارند».^۸

استاد فروزان‌یاد، شادروان دکتر غلامحسین یوسفی، در توضیحات سودمندی که بر گُلستانِ سعدی افزوده است، مرقوم فرموده: «ایوان: صُفّه، طاق، پیشگاه اطاق، سرا. مُرغِ ایوان: پرنده‌ای خوش‌آواز که در سرای نگاه دارند».^۹

روانشاد استاد دکتر سید خلیل خطیب رهبر، در شرح خود، مرقوم داشته است: «ایوان به فتح اول صُفّه و طاق و سرای، صُفّه بزرگ. مرغ ایوان: اضافه تخصیصی».^{۱۱} و سپس در ضمن بیان مفهوم بیتها، مصراع مورد بحث ما را چنین گزارش کرده است: «مرغِ سرای از ترس او به پرواز آمد».

۶. کلیات سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۸۱.

۷. در بعضی تصحیحات (نمونه را، نگر: گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، ص ۹۵)، به جای «بپرید»، «بزمید» آمده است.

۸. شرح گُلستان، دکتر محمد خزانلی، ج: ۱۳، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان، ۱۳۸۷ ه.ش، ص ۳۷۶، ش ۲۴۲.

۹. گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، ص ۳۴۴.

۱۰. می‌نویسم: «ایوان» به کسر اول نیز صحیح است و فصیح (نیز سنج: پُرهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به «پُرهان»، به اهتمام: دکتر محمد معین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش، ۱۰ / ۲۰۰، هامش).

نمی‌دانم چرا استاد فقید، دکتر خطیب رهبر، تنها به یادکرد وجه نامأنوس غریبانه آن بسنده فرموده است ... خدایش بیامزاد! که حقوق بسیار بر ذمه قاطبه اهل آدب دازد؛ هر چند که اندک شمار نیستند آنان که در حق او داد ناسپاسی می‌دهند و سعی تبلیغ و جهد جهیدش را در شرح و توضیح یادگارهای آدب دیرین ما خوارمایه می‌انگازند! خدای همگنان را از چنین حق ناشناسی و چنان حق ناشناسان برگران داراد!

ناگفته نگذارم که:

خوابش نامأنوس و غریبانه «ایوان»، مختار بعضی طابعان فرنگی گُلستان نیز بوده است که گمان می‌کنم زیر تاثیر شارحان و آموزگاران هندی بوده‌اند.

از برای ملاحظه اختیار ایشان، نگر:

گُلستان، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، به تصحیح: فرانسس جانسن (Johnson Francis)، لندن، ۱۸۶۳ م.، ص ۱۰۲ (واژه‌نامه)؛ و گُلستان، به تصحیح: جی تی پلاتس صاحب (John Platts)، لندن، ۱۸۷۴ م.، ص ۱۰۰ (واژه‌نامه).

۱۱. گُلستانِ سعدی، به کوشش: دکتر [سید] خلیل خطیب رهبر، ج: ۲۵، تهران: انتشارات صفی‌علاش، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۸۲.

مُرغ به آواز خواننده‌ای بد صدا یا حتی خوش صدا از جای رُود،^{۲۵} چیز حیرت‌انگیز و غریبی نیست که سعدی شیرازی بخواهد در تبیین شدت آن مُصیبتِ فرهنگ‌ی و بلائی هنری! گواش گیرد.

اگر گفته شود اَعْلَبِ شُرَاح و مُتَرَجِمَان و مُخَرَّجَانِ گُلستان، از همان قدیم، به لوازمِ سیاقِ این گفتارِ شیخ توجه کافی نکرده‌اند، گویا بیراه نباشد^{۲۶، ۲۷}

بیشینه طُیور، به اندکِ نهیبی از جایی می‌روند؛ و پَریدنِ مُرغی که در ایوان بوده باشد^{۲۸} - خواه گنجشک و خواه ماکیان و خواه پَرستو و خواه بلبل و ... - از بابتِ یک «کپش‌کپش»^{۲۹} عادی و صدای جُزئی هم تعجب ندارد، تا چه رسد به فریاد گوش‌خراشِ مُطربِ حکایتِ سعدی که آدمیان را نیز در فغان و الأمان آورده بوده است. آنچه سزای توصیفِ بلیغِ سعدی و مُبالغتِ وی در توصیفِ باشد، آنست که مُرغی هم که بی‌جان و ثابت و پای در گل باشد، از آواز گوش‌خراش و مهیبِ مُطربِ قصه ما در گریز آید؛ و بهترین مثال مُرغ بی‌جان، در عالمِ قدما، مُرغِ تصویر است.

به گمان این دانش‌آموز، مقصود شیخ از «مُرغِ ایوان»، همین مُرغِ تصویر بوده است که البته آن را بر ایوان نقاشی یا گچ‌بری کرده باشند.

در ترجمه آن نوشته‌اند: «The fowls of the house»^{۱۸}.

بعض دیگر ترجمانان، در راستای همین نحوه فهم، ولی بیش و کم دورترک، «مُرغِ ایوان» را «The Sparrow» قلم داده‌اند.^{۱۹}

بعض دیگر، در کنار ترجمه تحت‌اللفظی «bird of the porch»^{۲۰} از برای «مُرغِ ایوان» در مقام توضیح نوشته‌اند:

«birds which sit on or about the porch of a house, such as sparrows, ...»^{۲۱}

تعبیر «مُرغِ خانه» هم که یکی از مُخَرَّجَانِ امروزیین گُلستان به قلم آورده است،^{۲۲} چیزی است در همین راستا.

مُتَرَجِمِ اَدیب و مُتَدَوِّقِ گُلستان به زبان عربی، مَأْسُوفِ عَلَیْهِ «خواج‌ه جبرائیل بن یوسف» معروف به: «مخلع» (ف: ۱۲۶۷ ه.ق.)،

در ترجمه مصراع «مُرغِ ایوان ز هول او پَرید»، نوشته است: «لَقَدْ طَارَ طَیْرُ الْقَصْرِ مِنْ هَوْلِ صَوْتِهِ»^{۲۳}. «طَیْرُ الْقَصْرِ»، ترجمه تحت‌اللفظی

«مُرغِ ایوان» تواند بود. بماند که «ایوان» اگرچه به معنای قصر نیز آمده، در اینجا نه بدین معناست (و مجلسِ تَعَتَّیِ مذکور در

گُلستان، مثل برخی از کُنسرت‌های زمان ما نبوده است که در کاخ نیاوران برگزار شده باشد!).

اینکه مُرغی در ایوانی باشد - خواه چونان پَرستو در آنجا خانه گرفته باشد^{۲۴} و خواه چونان طاووس بر کرانه‌های آن بخرامد - و آنگاه این

۲۵. گفته‌اند: صدای خوش خواننده، در مُرغان چنان تأثیر تواند کرد که حتی قالب‌های می‌کنند. ... الْعَهْدَةُ عَلَى الْوَاوِي ... مِنْ نَمِيْ غَوِيْمٍ: واصفی هروی گوید:

«... و شهرت تمام دارد که بعد از حضرت داود - عَلِي نَبِيْنَا وَ عَلِيْهِ السَّلَام - هیچ‌کس مثل حافظِ بصیرت‌نخوانده. و مشهور است که چهار کس در مجلس خوانندگی حافظ بصیرت قالب‌های می‌خواندند. منقول است که در روز تعزیه‌ی خواجه طاووس دیوان‌آکابر و اشراف حاضر بودند و از حافظ بصیرت‌التماس تعزیه می‌خوانده. حافظ این غزل خواجورا که - مصراع: «وَقَاتِ بِتَوَدُّ أَنْ رَاكَ دَرُ وُفَايِ تَوْنِيُوْد» می‌خوانده، چون به این بیت رسیده که - بیت: «دَرُ آتَشِ افْكَمِ أَنْ دِلْ كَهْ دَرُ غَمِّ تَوْنَسُوْرُوْد / به باد بردم آن جان که در هوای توئیوْد ... گویند که از گوشه ایوان موسیچه‌ای پرواز کرده خود را در کنار حافظ انداخت و قالب‌های ساخت و آن روز قریب چهل کس بیهوش شده ایشان را به دوش ازان مجلس بیرون آورده بودند ...» (تدایع‌الوقایع، زین‌الدین محمود واصفی، به تصحیح: الکساندر بلدریوف، [به‌کوشش: کمال‌عینی]، ج: ۲، ص: ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - با همکاری: انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی [ای سابق]، ۱۳۴۹ ه.ش، ص: ۲۱ و ۲۲).

به گفته فرهنگ‌نویسان، «موسیچه» مُرغی است شبیه فاخته.

۲۶. چنان که سودی بستیوی هم بدین بی‌نیفتای‌اشازت کرده است. نگز: شُحِ سُوْدِي بَرِ گُلستانِ سَعْدِي، ترجمه: خبدر خوش‌طیبت - و زین‌العابدین چاوشی - و - علی‌اکبر کاظمی، ج: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ ه.ش، ص: ۴۲۷.

۲۷. باز بماند که برخی در مقام گزارش، کلام سعدی را یکسره «در باقی کرده‌اند». نمونه را، سنخ: رُوْضَةُ الْوَرْدِ (گُلستان)، سعدی التیسری، تعریب: مُحَمَّدُ الْفَرَاتِي، دمشق: وزارة الثقافة والإرشاد القومي (مُدِيْرِيَةِ التَّأْلِيفِ وَ التَّرْجَمَةِ)، ۱۳۸۱ ه.ق، ص: ۱۰۴؛ و: گُلِي از گُلستان (شُح و ساده نوسی گُلستانِ سَعْدِي)، به‌کوشش: سَيِّد حَسَنِ بَنِي طَبَا، مقدّمه و ویرایش: نَهَاءُ الدِّينِ حُرْمَشَاهِي، ج: ۱، تهران: نشر روشن‌مهتر، ۱۳۸۵ ه.ش، ص: ۱۱۲.

۲۸. لابد چنین مُرغی در قفس هم نبوده است؛ بترخلاف مُرغ (مُرغان؟) مذکور در حکایتی از بوستان که بر طاق ایوان به سر می‌برد (می‌بُردند؟) ولی در قفس (نگز: بوستانِ سَعْدِي - سعدی نامه، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص: ۱۵۶، ب: ۲۹۴۶ - ۲۹۵۲).

۲۹. نظیر «خت» و «خفخف» در زبان عربی.

۱۸. گُلستان و بوستان، برگردان از: إدوارد رهاتسک (Edward Rehatsek) - و - جی. ام. ویکنز (G. M. Wickens). [به‌اهتمام: هوشنگ زهنا]، ج: ۱، تهران: انتشارات هروس (با همکاری: مَرْكَزِ تَرْجُمَةِ الْوَلَدِيَّةِ الْوَلَدِيَّةِ الْوَلَدِيَّةِ)، ۱۳۸۳ ه.ش، ص: ۲۶۹.

۱۹. نگز: گُلستان، شیخ مُصَلِحِ الدِّينِ سَعْدِي شِيْرَازِي، ترجمه به انگلیسی از: فرانسس گلاودین (Francis Gladwin)، فهرست کامل لغات از: جان پلاتس (John Platts)، مقدّمه و تصحیح از: دکتر سَيِّد كَمَالِ حَاجِ سَيِّدِ خَوَادِي، ج: ۱، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۹ ه.ش، ص: ۱۰ / ۱۳۰؛ نیز سنخ: همان، ۲ / ۱۸۴.

۲۰. نیز سنخ: گُلستان، به تصحیح: فرانسس جانسن، لندن، ۱۸۶۳ م، ص: ۱۰۲ (واژه‌نامه).

۲۱. نگز: گُلستان، به تصحیح: جی تی پلاتس صاحب، لندن، ۱۸۷۴ م، ص: ۱۰۰ (واژه‌نامه)؛ و: گُلستان، ترجمه به انگلیسی از: فرانسس گلاودین، فهرست کامل لغات از: جان پلاتس، مقدّمه و تصحیح از: دکتر سَيِّد كَمَالِ حَاجِ سَيِّدِ خَوَادِي، ج: ۱، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۹ ه.ش، ص: ۳ / ۲۸۴.

۲۲. شُح و ساده نوسی گُلستانِ سَعْدِي، مُحَمَّدِ خَمِيْدِ يَزْدَانِ پَرِسْتِ لَازِيْجَانِي، ج: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۹ ه.ش، ص: ۳۴۳.

۲۳. تَرْجَمَةُ الْجُلستانِ الْفَارِسِيَّةِ الْعِجَازَةِ الْمُشِيرَالِيَّةِ مُحَاسِنِ الْآدَابِ بِاللُّغَةِ الْإِسْرَائِيلِيَّةِ، تعريب: الْخَوَاجَا جَبْرَائِيلِ بْنِ يُوْسُفِ الشَّهْرِبَرِيَّةِ الْمَخْلَعِ، غَنِيَّةٌ بِشَرْحِهِ وَ طَبِيعِهِ، الشَّيْخُ الْإِبْرَاهِيْمُ مُصَلِّفِي تَاجِ الْكُتُبِيَّةِ بَطْنَطَلَا، الْمَطْبَعَةُ الرَّحْمَانِيَّةُ بِبُصْرَا، ۱۳۴۰ ه.ق، ص: ۸۰.

۲۴. پَرستوها تا همین اواخر در سه‌گنج‌های ایوان‌ها شکنی می‌گریزند.

خاطره‌شان در شعر شاعر سپاهانی سُخْنِ شَهْرَمَا چَينِيْنِ بازتافته است:

پيسوركي لچكي ايوان از توبي خترس

مي خواد نشوني دا! سورجي صبا بيگريد

(بارون و بارفتن - مجموعه غزل به لهجه اصفهانی، خُسر و احتشامی هونه‌گانی، به‌کوشش:

حشمت‌الله ایتخانی، ج: ۱، اصفهان: نقشی‌مانا، ۱۳۹۵ ه.ش، ص: ۱۰۶).

«پیسورک» در لهجه اصفهانی یعنی: پَرستو، «لچکی ایوان» یعنی: سه‌گنج ایوان.

از سُزَّاحِ قَدِيمِ كِتَابِ عَزِيْزِ كُوَيْسْتَانِ، سُوْدِي بُسْتُوِي، وَفُوْعِ «مُرغِ اِيْوَان» رَا دَر سِيَاقِ بِيَانِي مُبَالِغَتَاكِ شَيْخِ نِيكَ
بِه جَايِ آوْرْدِه اسْت وَ نُوْشْتِه:

«مُرغِ اِيْوَان: مرغ مطلقاً به معنی پرنده [و] «ایوان» در چنین موارد به معنی کوشک و چارطاق است. معلوم
شود قبل از قِرْلَبَاشِ بَدَمَعَاشِ^{۳۰} دَأْبِ و عَادَتِ شَهْرِ شِيْرَاَزِ بَرَايِنِ بُوْدِه كِه اَز چُوبِ اَنْوَاعِ مَرْغَانِ تَرَاشِيْدِه وَ بِه
جَايِ عِلْمِ بَرِالَايِ كُوْشَكِ خُوْدِ نَصَبِ مِي كَرْدِنْد چنانكه عَدَه‌اِي طُوْطِي قُرْمَزُو يَا سَبْزُو يَا سَفِيْدِ و عَدَه‌اِي
دِيْگَرِ كَبُوْتَرُو قَمْرِي وَ طَاوُوسِ وَ شَاهِيْنِ وَ غِيْرِه اِنْتِخَابِ مِي كَرْدِنْد. البتَّه جُوْفِ اِيْنِ مَرْغَانِ چُوبِي رَا خَالِي كَرْدِه
... دَر دِهَانِشَانِ نُوْعِي صُوْتِ^{۳۱} وَضَعِ مِي نُمُوْدِنْد؛ بَا دَر اِنْهَا مِي وَزِيْد؛ اَز اِيْنِ مَرْغَانِ اَصْنَافِ اَصْوَاتِ صَاْدِرِ
مِي شُد. پَس فَرْمَايِشِ حَضْرَتِ شَيْخِ ... بِه طَرِيْقِي مُبَالِغِه اسْت. يَعْنِي صَدَايِ مُطْرِبِ چنان مُرْعِجِ وَ هَوْلِنَاكِ
وَ نَاسَازِ بُوْدِ كِه مَرْغِ اِيْوَانِ بَا اِيْنِ كِه جَامِدِ بُوْدِ پَرِيْدِه ... فَرَارِ مِي كَرْد. قِيَاَسِ كُنْ كِه تَا چِه اَنْدَازِه آوَازِشِ بَايْدِ مَوْمَلِ
وَ مَوْحِشِ بَاشُد!»^{۳۲}.

سُخْنِ سُوْدِي، اَز حَيْثِ تَنْبُّهِي كِه بِه تَنَاسُبِ مَرْغِ جَامِدِ بِي جَانِ بِي حَرْكَتِ^{۳۳} بَا سِيَاقِ مُبَالِغَتِ اَلُوْدِ بِيَانِ
سَعْدِي يَافْتِه اسْت، شَايَاْنِ اِعْتِنَاسْت؛ وَلِي دَر تَعْيِيْنِ مِصْدَاقِ اَن، بِه رَاهِي بَسِيَاْرِ دُوْر رَفْتِه اسْت وَ نَمِي دَانَمِ
چَرَا اَز «مُرغِ تَصْوِيْر» عَفَلْتِ كَرْدِه. كَشِيْدِنِ نَقْشِ مَرْغِ وَ نِيْزِ گَجْجِرِي اَن دَر اِيْوَانِهَا، بَسِيَاْرِ مَعْمُوْلِ بُوْدِه اسْت وَ
نَمُوْنِه‌هَايِ نِه چَنْدَانِ اَنْدَكُشْمَاْرِي اَز اَن رَا دَر اَنْبِيَه تَارِيخِي وَ يَا دِگَاْرِهَايِ فَرْهَنْگِي گُذْشْتِگَانِ مِي تُوَانِ دِيْدِ
يَافْتِ.^{۳۴}

غِيَاثِ الدِّيْنِ رَا مِيْپُوْرِي، صَاْحِبِ غِيَاثِ اللُّغَاتِ، دَر شَرْحِي كِه بَرِگُوسْتَاْنِ شَيْخِ نُوْشْتِه اسْت - وَ بَمَاْنِدِ
فَرْهَنْگِ غِيَاثِ اللُّغَاتِشِ بَرِ نُكْتِه سَنَجِي هَا وَ بَارِيكُ بِيْنِي هَايِ شَايَاْنِ تَوْجُّهِي اِشْتِمَالِ دَاْرِدِ، بَدِيْنِ وَجِهِ وَجِيَه
تَوْجُّهِي كَرْدِه اسْت. وِي، دَر مَقَامِ اِيْضَاْحِ سُخْنِ شَيْخِ شِيْرَاَزِ، كُفْتِه اسْت:
«مُرغِ اِيْوَانِ، دُو مَعْنِي دَاْرِد: يِكِي، اَن كِه بَعْضِي طِيُوْرِ دَر دُرُوَاْزِه هَايِ سَقُوْفِ وَ سُوْرَاخْهَايِ دِيُوَاْرِ اَشْيَاْنِه دَاْرِنْد.
دُوْم، اَن كِه تَصَاوِيْرِ طِيُوْرِ وَ غِيْرِه كِه اَكْثَرِ بَرِ دِيُوَاْرِ عِمَارَاتِ پَخْتِه مِي كَشْتِنْد.»^{۳۵}
هَمِيْنِ وَجِهِ اَخِيْرِ وَجِيَه اسْت وَ خُوْرَايِ سِيَاقِ سُخْنِ سَعْدِي.

گُْمَانِ مِي كُنَمِ شَيْخِ شِيْرَاَزِ، دَر بِيَانِ مُبَالِغَتَاكِ خُوْيِشِ، مِي فَرْمَايْدِ كِه:
اَوَاْزِ اَن مُطْرِبِ چُنَانِ كُوْشْخِرَاشِ وَ مَهِيْبِ بُوْدِ كِه مَرْغِ نَقْشِ شُدِه بَرِ اِيْوَانِ رَا نِيْزِ تَرَسَاْنِيْدِ وَ فَرَارِ دَاْد! (بَا اَن كِه
چُنِيْنِ اِنْفِعَالِي دَر چُنَانِ صُوْرَتِ بِي جَانِ، خِلَافِ عَادَتِ وَ شَانِ اسْت).^{۳۶}

چِه، بِيَانِ بِي اِنْفِعَالِي تَصْوِيْرِي، وَ چِه، بِيَانِ اِنْفِعَالِ اَن دَر مَقَامِ مُبَالِغَةِ شَاعِرَاْنِه، بُوِيْزِه دَر رُوْزِگَاْرِ رَوَاثِي سَبْكِ

۳۰. سُخْنِ كِيْنِ تُوْزَاْنِه سُوْدِي بُسْتُوِي كِه تَحْتِ لُوَايِ حُكُوْمَتِ عُثْمَانِي مِي زِيَسْت، نَاظِرِ بِه حُكُوْمَتِ صَفُوْيَاْنِ اسْت.

۳۱. چُنِيْنِ اسْت دَر مَأْخَذِ چَاپِي. ظَاهَرًا «سُوْت» مَنظُوْر بُوْدِه اسْت.

۳۲. شَرْحِ سُوْدِي بَرِ كُوَيْسْتَاْنِ سَعْدِي، تَرْجُمَه: خِيْدَرِ خُوْشِ طَيِيْتِ - وَ - زَيْنِ اَلْعَايِدِيْنِ چَاوُوشِي - وَ - عَلِيْ اَكْبَرِ كَاظِمِي، ج: ۲، ص ۴۲۶.

۳۳. اِيْنِ كُوْنِه پِيَكْرِه هَايِ مَرْغَانِ رَا، جُزْ دَر قَالِبِ اَن سُوْتِ كَذَائِي كِه سُوْدِي بُسْتُوِي كُفْتِه اسْت، بِه عِنْوَانِ «بَا دِنْمَا» نِيْزِ دَر بَرُخِي اَز اَقَالِيْمِ بَا دَخِيْرِه بِه كَاْرِ
مِي بُرْدِه اَنْد.

۳۴. دَر اِيْنِ بَابِ، عِجَالَه، نَكْر:

فَصْلَانَمَه تَارِيخِ نُو، ش ۱۶، پَا نِيْزِ ۱۳۹۵ ه.ش.، صص ۱۴۰ - ۱۴۵ / (اَز مَقَالَه «پَرُوْهِي شِيْرَاَزِ بِيْرَا مُوِيْنِ نَقْشِ كُلِّ وَ مَرْغِ وَ كَاْرِبُوْدِ اَن دَر هُنُوْرِهَايِ سُنْتِي اِيْرَانِ
- دُوْرَانِ زَنْدِيَه وَ قَاْجَاْرِيَه» بِه قَلَمِ هَا نَا جِهَانِ بَخِشِ - وَ - هَا نِيَه شَيْخِي نَاْرَانِي).

(سپاسگزاری از دوست کوشای دانش پژوهم، جناب آقای مصطفی پیرجمال - زید عَزَه! - که روگرفت این مقاله را در اختیارم نهادند، بَرنگازنده
فَرَضِ اسْت).

۳۵. بَهَارِ بَارَانِ، غِيَاثِ الدِّيْنِ رَا مِيْپُوْرِي، چَاپِ سَنَگِي، لَكْهَنُو: مَطْبَعِ مُنْشِي نُوْلُكُشُوْر، ط: ۳، ۱۳۲۴ ه.ق. / ۱۹۰۶ م.، ص ۱۸۵.

۳۶. بَا مَتْنِ شِنَاسِ بِنَامِ وَ اَدِيْبِ اَرِيْبِ وَ اَلْمَقَامِ، اَسْتَاْدِ جَمَشِيْدِ شُرُوْشِيَاْرِ (مَظَاهِرِي) - دَاْمِ غَلَاَه! - دَر بَاْرَه اِيْنِ فِقْرِه كُفْتِ وَگُوْمِي كَرْدَمِ اِيْشَانِ هَمِيْنِ
مَعْنِي رَا تَأْيِيْدِ كَرْدِه تَصْرِيْحِ فَرْمُوْدِنْد كِه بِي اَن كِه تَوْضِيْحِ اَن شَاْرِحِ هِنْدِي رَا دَر اِيْنِ بَابِ دِيْدِه بَاشِنْد، سَاْلِهَاسْت كِه دَر تَدْرِيْسِ كُوَيْسْتَاْنِ دَر دَانِشْگَاْه،
هَمِيْنِ مَعْنِي رَا اَز بَرَايِ بِيْتِ سَعْدِي مَجَالِ طَرَحِ مِي دَاْدِه اَنْد.

هندی در شعر فارسی، از دستمایه‌های نازک خیالان و سخن پردازان بزرگ ما بوده است.^{۳۷}

پیشرو پیشروان «طرز تازه»، صائب تبریزی، فرموده است:

عَم نَدارد راه در دارالآمان خامشی غنچه تصویر فارغ از عم پژمردن است!^{۳۸}

و هم او راست:

یک دل گشاده از نفس گرم من نشد این باغ، پرز غنچه تصویر بوده است!

و:

دهن تنگ تو هر جا که به گفتار آید لب رنگین سخنان غنچه تصویر شود

و:

نسیم، غنچه تصویر را به حرف آورد هنوز یار به من هم زبان نمی‌گردد

و:

بیدار شد از ناله بلبل گل تصویر در خواب بهارست همان دادرسی ما

و:

خامه جانبخش صائب چون شود صورت نگار،

آب خضرا از چشمه تصویر می‌آید برون!

عرفی شیرازی نیز در چکامه‌ای مدحی گفته است:

گر کشد باز هیبت تو صفر، مرغ تصویر شهپر اندازد!

القرص، بر بنیاد آنچه آمد، آنچه بیشینه گزارندگان گلستان - رَجِمَ اللهُ الْمَاضِينَ مِنْهُمْ وَأَطَالَ بَقَاءَ الْعَابِرِينَ - در معنای «مُرغِ ایوان» گفته‌اند، مرجوح می‌نماید. «مُرغِ ایوان» سعدی، نقش مرغ است که بر ایوان نگاریده باشند؛ وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

بیفزایم که:

به گمان این دانش آموز - عَفَا اللهُ عَنْهُ ، شیخ شیراز، وقتی بد آوازی مطرب مجلس را با مصراع «مُرغِ ایوان ز هول او بپرید» ترسیم می‌کند، در تأکید و تثبیت مراد خود، تنها از رمیدن و پریدن مرغ بی جان ایوان مایه نمی‌گذارد، بلکه از عهد ذهنی مخاطبان هم بهره می‌جوید و مقتضای حال و روز مطرب بد آواز مجلس را چونان «تقیض» خوش آوازترین خوانندگان معهود آذهان ترسیم می‌کند؛ خوانندگانی که گفته می‌شده است مرغان هوا به آواز خوش ایشان فرود می‌آمده و مجذوب و مسحور آوای دلکش آنان گردیده خوی رمندگی را از برای شنیدن این آواها وامی‌نهادند.

۳۷. از شاعر متغزل عالی قدر و پژوهنده صاحب ذوق «طرز تازه» صائبانه، استاد خسرو احتشامی هونه‌گانی - حَفِظَهُ اللهُ وَرَعَاهُ! ، باید سپاس بگزارم که هنگامه این دستمایه‌های شاعرانه را در سخن هندی سربایان به من یادآور شدند و در این باب مرا بدان گنجینه‌های ذوق و خیال شاعرانه زهمون گردیدند.

۳۸. صائب در جای دیگر فرموده است - و چه دل انگیز فرموده! :

أهل صوت، از خزان بی‌دماغی فارغند

غنچه تصویر، پژمردن نمی‌داند که چیست!

و جای دیگر فرموده:

خامه نقاش اگر گردد نسیم دلگشا

غنچه تصویر، خندیدن نمی‌داند که چیست!

دربارهٔ حَضْرَتِ دَاوُد - عَلَيْهِ السَّلَام - آورده‌اند: «هرگاه که او زبور خواندی هیچ‌کس را طاقّت نماندی و دست از کارها برداشتندی و به سَمَاعِ آن مشغول شُدنِدی، و مُرغانِ بَرَاتِش به سَمَاعِ بایستادنِدی و نَخَجیران از کوهها بیامدندی و سَمَاعِ کردندی. قوله تَعَالَى: يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ».^{۳۹}

سَعْدِي، خود، در قِطْعَه‌ای طَعْنِ آلود و طنزآمیز دربارهٔ «حَافِظَانِ»^{۴۰} ناخوش آواز، به داستانِ حَضْرَتِ دَاوُد - عَلَيْهِ السَّلَام - هم اِشَارَتِي کرده است و آوازِ بَدِ آن ناخوش آواز را، به تَسَخُّرِ و باژگون‌گویی، «الْحَانِ دَاوُدِي» گفته.

اینگ، قِطْعَه‌ی مَذکور:

بَدِینِ اَلْحَانِ دَاوُدِي عَجَبِ نِیَسْتِ

کِه مُرغانِ هَوَا حَیْرَانِ بَمَانَنْدِ

خُدایِ اِیْنِ حَافِظَانِ نَاخوشِ آوازِ

بِیامُزادِ اِگَرِ سَاکِنِ^{۴۱} بِخَوَانَنْدِ!^{۴۲}

اَلْحَاصِلُ، گویا شیخ ما، در آن حکایتِ گِلستان، با همان زیرکی درخورِ خویش، به مُخاطَبانِ هوشیارِ خاطر نشان می‌سازد که:

اِگَر لَحِنِ دَاوُدِي، مُرغانِ زَوَانِ و رَمَانِ را به خود می‌کشیده است و از رَفْتَنِ و رَمِیْدَنِ بازمی‌ایستانیده، تَعْتَنِي مُطَرِبِ کَرِیهِ الصَّوْتِ اِیْنِ مَجْلِسِ، مُرغِ بی جانِ ایستا را نیز می‌رماند و می‌گریزند!

اصفهان / ۱۳۹۶ ه.ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۳۹. قِصَصِ اَلْأَنْبِیَاءِ، أَبُو اسْحَقِ اِبْرَهیمِ بِنِ مَنْصُورِ بِنِ خَلْفِ التَّیْسَابُورِ، بِاهْتِمَامِ: حَبِیْبِ یَعْمَاسِی، ج: ۳، تَهْران: شَرِکَتِ اِنْتِشَارَاتِ عِلْمِی وَ فَرْهَنْگِی، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۲۷.

۴۰. «حَافِظ»: مُطَرِبِ و قَوْلِ، خَوَانَنْدِه.

۴۱. «سَاکِنِ» دَر اِیْنِجَا یَعْنِی: اَهْسَتِه، اَرَامِ، زِیْرَکِی، طَوْرِی کِه بُوْضُوحِ شَنِیْدِه نَشُود. سَعْدِي، خُود، فَرْمُودِه اسْت:

گَر بُلَنْدَتِ کَسِی دِهَدِ دُشْمَانِ

بِه کِه سَاکِنِ دِهْیِ جَوَابِ سَلَامِ

(کَلِمَاتِ سَعْدِي، بِاهْتِمَامِ: مُخَمَّدِ عَلِی فُرُوعِی، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسَسَةُ اِنْتِشَارَاتِ اَمِیْرِکَبِیْر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۵۹).

۴۲. کَلِمَاتِ سَعْدِي، بِاهْتِمَامِ: مُخَمَّدِ عَلِی فُرُوعِی، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسَسَةُ اِنْتِشَارَاتِ اَمِیْرِکَبِیْر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۲۲.

بَعْضِی اِحْتِمَالِ دَادِه‌اَنْد کِه تَعْبِیْرِ «حَافِظَانِ نَاخوشِ آوازِ» دَر اِیْنِ قِطْعَه، بِه قَارِیَانِ بَدِصْدَا نَاظِرِ بَاشِد (نَگَر: قِطْعَاتِ شَیْخِ شِیْرَازِ سَعْدِي - شَامِلِ: قِطْعَاتِ، غَزَلِیَّاتِ عِرْفَانِی، تَرْجِیْعَاتِ، مُثَلَّثَاتِ و مُفْرَدَاتِ، مَقْدَمَه وَ شَرْحِ: تَهَاءِ الدِّیْنِ اسْکَنْدَرِی اَرَسَنْجَانِی، ج: ۲، تَهْران: مَوْسَسَسَةُ اِنْتِشَارَاتِ قَدِیَانِ، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۸۷ و ۸۸، هَامِش).